

مشکلات تحلیلی والگوهای تحلیل شکاف ثروت

■ ■ تحقیق و ترجمه دکتر احمد ساعی

ویژگی‌های اجتماعی-اقتصادی کشورهای مورد بررسی آمارهائی به دست می‌دهد. تا چند سال گذشته این نوع داده‌ها تنها در مورد معدودی از کشورهای توسعه نیافته وجود داشت و بنابراین احکام کلی درباره‌ی الگوهای توزیع، بر اطلاعات محدود و ناچیزی مبتنی بود. برای نمونه بررسی کوزنتس درباره‌ی الگوهای توزیع درآمد کشورها، تنها یازده کشور توسعه نیافته را در برمی‌گرفت.^۶ از آن زمان تاکنون، این وضعیت، تغییر چشمگیری یافته است. بررسی‌های بسیاری در کشورهای توسعه نیافته انجام شده است و نتایج حاصل از این بررسی‌ها به طور فزاینده‌ای در تحلیل مشکلات توزیع درآمد به کار گرفته شده است.

متأسفانه افزایش داده‌های موجود، با بهبود کیفیت آمارها همراه نبوده است. در بیشتر موارد توجه و علاقه فزاینده به موضوع، صرفاً موجب برآوردهای خام در مورد توزیع درآمد در کشورهای مختلف براساس آمارهایی شده است که هرچند شاید «در دسترس‌ترین آمارها» باشد ولی آمارهای روشنی نیست. بازبینی کامل و جامع این مسائل و کاستی‌ها از محدوده‌ی این نوشته فراتر می‌رود ولی با نگاهی کوتاه به سه منبع اصلی خطا در این حوزه، تا حدودی به اهمیت این مسائل واقف خواهیم شد. نخست، مفهومی از درآمد که در بیشتر بررسی‌ها به کار می‌رود با تعریف جامع و مانعی که مورد نیاز است بسیار فاصله دارد. برای اندازه‌گیری رفاه، مفهوم درآمد باید به «درآمد همیشگی»^۷ معطوف باشد و نیز باید تمامی منابع درآمد را چه به صورت درآمد پولی یا درآمد جنسی (از جمله تولید برای مصرف و سرمایه‌گذاری خود تولیدکننده) دربرگیرد. همچنین اگر منظور، اندازه‌گیری میزان رفاه باشد، مفهوم درآمد باید مالیات واقعی کسر شده و پرداخت‌های انتقالی را

دست کم از لحاظ برابری نسبی، وخیم‌تر شده است. همچنین در یک بررسی پیرامون تغییر برابری نسبی در آرژانتین، مکزیک، و پورتوریکو، نیز نتیجه‌گیری‌های بدبینانه مشابهی صورت گرفته است.^۴ گذشته از این بررسی‌های موردی، از بعضی تحلیل‌های کلی و فراگیر در مورد الگوهای توزیع نیز شواهدی به دست آمده است که می‌توان آنها را مؤید این مطلب دانست که رشد اقتصادی، حداقل در مراحل نخست توسعه با بدتر شدن وضعیت توزیع درآمد همراه است.

این بررسی‌ها پرسش‌های مهمی را درباره‌ی سیاستگذاری‌ها مطرح می‌کند. حدود و وسعت فقر نسبی و مطلق در کشورهای توسعه نیافته چگونه است و آیا فقر همگام با سطح توسعه به طور منظم تغییر می‌کند؟ چه شواهدی درباره‌ی رابطه میان رشد و نابرابری وجود دارد و تا چه اندازه می‌توان این رابطه را از طریق سیاستگذاری‌ها کنترل کرد؟ ویژگی‌های اقتصادی فقر چیست و این ویژگی‌ها چه استراتژی‌های توزیعی را ایجاب می‌کند؟ کوشش ما در این مقاله آن است که شواهدی قابل دسترسی برای پاسخگویی تحلیلی به برخی از این پرسش‌ها پیدا کنیم. ولی نخست گوشزد کردن یک هشدار کلی که مونتک آهلوالیا مطرح ساخته ضروری است. «تحلیل مشکلات توزیع درآمد با محدودیت جدی داده‌های کمی و کیفی روبروست»^۵ و بنابراین اشاره کوتاهی به این موضوع ضروری است.

محدودیت داده‌ها

منبع اصلی اطلاعات درباره‌ی الگوهای توزیع درآمد، بررسی‌های آماری است که در مورد درآمد (و در برخی موارد تنها در مورد مصرف) و دیگر

گرمی بازار بحث درخصوص توسعه اقتصادی، مبین توجه و علاقه فزاینده به فقر گسترده در کشورهای توسعه نیافته است. واقعیت فقر چیز جدیدی نیست و برای آشنایان با واقعیت‌های اقتصادی، همیشه پدیده‌ای آشکار بوده و هست. نکته جدید با گرفتن این گمان است که چه بسا رشد اقتصادی به خودی خود نتواند در مدت زمان «مناسب» این مشکل را حل کند یا حتی از شدت آن بکاهد. در واقع «اغلب استدلال می‌شود که مکانیسم‌های رشد اقتصادی به افزایش تمرکز اقتصادی و بدتر شدن وضعیت نسبی یا حتی وضعیت مطلق کشورهای کم‌درآمد منجر می‌شود.»^۱ این دیدگاه بدبینانه تا حدودی به تردید در استراتژی‌های توسعه با محور رشد انجامیده است. استراتژی‌های نامبرده بر این فرض مبتنی است که با رشد بیشتر و بیشتر مشکل فقر بدون دشواری چندانی برطرف خواهد شد.

شواهد تجربی مؤید این دیدگاه بدبینانه جدید، هرچند محدود ولی متقاعدکننده است. پژوهش‌های دقیق درباره‌ی سرشت و گستره فقر در کشورهای خاص نشان می‌دهد که این مشکل به راستی ابعاد شگفت‌آوری دارد. در یکی از پژوهش‌های مربوط به فقر در هندوستان، برآورد شده است که در سال ۱۹۶۰ حدود ۳۸ درصد روستائیان و ۵۰ درصد شهرنشینان این کشور در زیر خط فقر زندگی می‌کردند؛ یعنی روزانه کمتر از ۲۲۵۰ کالری مصرف می‌کردند.^۲ بررسی دیگری درباره‌ی برزیل نشان می‌دهد که در سال ۱۹۶۰ حدود ۳۰ درصد جمعیت این کشور در زیر خط فقر قرار داشتند؛ یعنی دستمزد آنها پایین‌تر از حداقل دستمزد در شمال شرقی برزیل (فقیرترین منطقه کشور) بود.^۳ مهمتر این که در هر دو بررسی نامبرده، استدلال شده است که در طول دهه شصت این وضعیت،

جدول ۱ شکاف نسبی و مطلق در تولید ناخالص ملی سرانه مناطق مختلف، ۷۵-۱۹۵۰

منطقه	شکاف نسبی a (به درصد)		شکاف مطلق b (مطابق ارزش دلار آمریکا در ۱۹۷۴)	
	۱۹۵۰	۱۹۷۵	۱۹۵۰	۱۹۷۵
جنوب آسیا	۳/۶	۲/۵	۲۲۹۳	۵۱۰۶
آفریقا	۷/۱	۵/۹	۲۲۰۸	۴۹۳۰
شرق آسیا	۵/۵	۵/۶۴	۲۲۴۸	۴۸۹۷
چین	۴/۸	۶/۱۴	۲۲۶۵	۴۹۱۸
آمریکای لاتین	۲۰/۸	۱۸	۱۸۸۳	۴۲۹۴
خاورمیانه	۱۹/۳	۳۱/۷۴	۱۹۱۸	۳۵۷۸
کشورهای درحال توسعه	۶/۷	۷/۲۴	۲۲۱۸	۴۸۶۳
کشورهای درحال توسعه غیر از چین	۷/۹	۷/۶	۲۱۹۱	۴۸۳۷

a شکاف نسبی عبارت است از نسبت تولید ناخالص ملی سرانه هر منطقه به تولید ناخالص ملی کشورهای OECD برحسب درصد
b شکاف مطلق عبارت است از تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای OECD (۲۳۷۸ دلار در ۱۹۵۰، ۵۳۳۸ دلار در ۱۹۷۵) منهای تولید ناخالص ملی سرانه هر منطقه.
c مواردی که شکاف نسبی از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ کاهش یافته است.
منبع: برگرفته شده از مآخذ آماری (World Tables 1976, World Bank Atlas (1977)

پس از اشاره به محدودیت‌های تحلیلی توزیع درآمدها در ادامه به مسئله فاصله درآمدی کشورها و مناطق مختلف جهان و بررسی‌هایی که در این زمینه صورت گرفته است می‌پردازیم.

در پی بهبود سریع وضعیت اروپای غربی پس از جنگ جهانی دوم، زمامداران کشورهای غربی متوجه یاری رساندن به تلاش کشورهای جهان سوم در راه توسعه شدند. در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، رشد اقتصادی به محور برنامه‌های توسعه اقتصاددانان تبدیل شد. به همین منظور سازمان ملل دهه ۱۹۶۰ را «دهه توسعه» اعلام کرد و دستیابی به شش درصد رشد سالانه را به منظور فراهم کردن سطح شایسته زندگی برای فقرزدگان، ضروری دانست. بیست و پنج سال بعد بانک جهانی آقای دیوید مورائوتز^{۱۱} را مأمور کرد تا دستاوردهای جهان سوم را در حوزه توسعه ارزیابی نماید. چکیده ارزیابی مورائوتز از رشد جهانی در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۷۵ این بود که گرچه جهان رشد سریعی را پشت سر گذاشته است ولی از لحاظ سرانه تولید ناخالص ملی، شکاف میان کشورهای ثروتمند و فقیر گسترده‌تر شده است.^{۱۲} به اعتقاد وی، هر چند در فاصله سال‌های مورد بررسی، درآمد سرانه کشورهای درحال توسعه سریع‌تر از گذشته افزایش یافته، ولی میانگین درآمد سرانه کشورهای توسعه یافته نیز در مقایسه با گذشته افزایش سریع‌تری داشته است. در نتیجه، شکاف میان کشورهای ثروتمند و فقیر که از ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال قبل درحال افزایش بوده همچنان رو به گسترش است.

زمان و (حداقل به صورت محدودتر) بین کشورها بیشتر امکان‌پذیر است. ولی نمی‌توان در بین داده‌های مربوط به توزیع درآمد چنین مقایسه‌هایی انجام داد. برآوردهای مربوط به کشورهای مختلف و حتی مربوط به یک کشور در زمان‌های مختلف، کلاً بر منابع آماری غیر قابل مقایسه مبتنی است و همین عامل، مقایسه وضعیت کشورهای مختلف یا وضعیت یک کشور را در طول زمان بسیار دشوار می‌سازد.

این محدودیت‌ها، معضل آشنای تحلیل‌های تجربی را مطرح می‌سازد. داده‌ها هرچند بسیار اندک است ولی تنها داده‌هایی است که در دست داریم. یک پاسخ تندررانه به این مسئله، رد هر نوع فایده کار بردی اکثر داده‌های موجود برای اهداف تحلیلی است. ولی به گمان ما تا هنگام دستیابی به داده‌های بهتر، به کار بردن هوشیارانه داده‌های موجود - با همه محدودیت‌هایش - مال اندیشی‌ها و روشن بینی‌ها را در مورد سرشت این مشکل موجب می‌شود. همانند کوزنتس عذر و بهانه ما «برای بنیاد کردن یک ساختمان کامل و پر زحمت بر روی چنین زیربنای سست و لرزانی»، این عقیده است که «شیوه گمانه زنی، شیوه مؤثری برای ارائه دیدگاهی کلی درباره این حوزه پژوهشی است و...»

تا زمانی که این گمانه‌ها را نه مجموعه‌ای از استنتاجات کاملاً آزمایش شده بلکه مجموعه‌ای از حدس‌هایی بدانیم که نیازمند واریسی بیشتر است، این روش بیش از آنکه زیان‌آور باشد سودمند خواهد بود.^{۱۳}

هم شامل شود. اما در بررسی‌های موجود عملاً میزان درآمد براساس یک دوره کوتاه مدت - معمولاً یک ماه یا یک سال - اندازه گیری می‌شود. همچنین در اغلب این بررسی‌ها تنها درآمد پولی و گاه تنها درآمد مزدی محاسبه می‌شود و بدین ترتیب تصویر ناقص و نادرستی از توزیع واقعی درآمد در اقتصاد کشور ارائه می‌گردد.

دوم، حتی اگر تعریف درستی از مفهوم درآمد به دست داده شود، شاید اندازه گیری درآمد عملاً دشوار باشد. در دو طرف مقیاس درآمد، مشکلات بسیار متفاوتی پدید می‌آید. این احتمال همیشه وجود دارد که گروه‌های دارای بیشترین درآمد، به دلیل ترس از مالیات، میزان درآمد واقعی خود را آشکار نسازند. در طرف دیگر این مقیاس، ارزیابی تولید برای مصرف شخصی یا سرمایه گذاری، در بخش‌های معیشتی اقتصاد حقیقتاً دشوار است. با توجه به قیمت‌های بسیار متفاوتی که برای مصرف کنندگان مختلف وجود دارد، به کار بردن درآمدهای پولی نسبی به مثابه میزان درآمدهای واقعی نسبی، از دیگر مشکلات اندازه گیری درآمد است. در کل، قیمت روستایی بعضی از کالاها، بسیار ارزانتر از قیمت‌های شهری است و بنابراین مقایسه درآمدهای پولی روستائیان با شهرنشینان، سطح درآمد واقعی روستائیان را به درستی نشان نمی‌دهد.

سوم، مشکل برآورد کردن درست توزیع درآمد در میان کل مردم از روی توزیع مشاهده شده در نمونه‌های برگرفته شده نیز مطرح است. درستی برآوردهای انجام شده از روی نمونه‌های آماری به برخی عوامل بستگی دارد که به حجم نمونه و معرف بودن آن باز می‌گردند. بیشتر برآوردهای موجود در مورد توزیع درآمد از نمونه‌هایی گرفته شده است که از دیدگاه آماری، نمونه‌هایی نامناسب است و لذا برآوردهای آنها هم نادرست و هم دارای نوسان و اختلاف زیادی است. در چندین مورد نمونه‌هایی که داده‌ها از آنها استخراج می‌شود، در اصل هرگز معرف کل جمعیت نیست.^{۱۴} در موارد دیگر علیرغم تلاش برای حصول اطمینان از معرف بودن نمونه، شاید طرح نمونه گیری دشوار یا اجرای آن بسیار پیچیده و طاقت فرسا باشد. برای مثال، شاید چارچوب نمونه گیری مناسبی وجود نداشته باشد که بتوان از درون آن نمونه‌ای را برگزید که قطعاً گروه‌های مختلف درآمدی را بطور نسبی در خود جای داده باشد. وجود قبایل یا نواحی غیر قابل دسترس، نشانگر شدیدترین و سخت‌ترین حالت این مشکل است.

به دلیل این مشکلات، «برآوردهای موجود درباره توزیع درآمد در اکثر کشورهای توسعه نیافته، در بهترین حالت، تخمینی است از آن توزیع اساسی که می‌خواهیم اندازه گیری کنیم». البته دقیق نبودن اندازه گیری مخصص توزیع درآمد نیست، بلکه آمار محاسبات ملی نیز آمیخته به اینگونه اشتباهات است. ولی محدودیت‌های آماری مربوط به توزیع درآمد معمولاً جدی‌تر گرفته می‌شود. آمار محاسبات ملی حداقل به طور منظم گردآوری می‌شود و بنابراین مقایسه آنها در طول

جدول ۲. مدت زمان لازم برای از میان برداشتن شکاف مطلق a

کشور b	تولید ناخالص ملی	میزان رشد سالانه	تعداد سالهای لازم برای از بین رفتن شکاف مطلق
	سرانه در سال ۱۹۷۵ از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۵	(به ارزش دلار آمریکا (به درصد)	به شرط ثابت ماندن میزان رشد سالهای ۷۵-۱۹۶۰
کشورهای OECD	۵۲۳۸	۳/۷	۲
جمهوری عربی لیبی	۴۶۷۵	۱۱/۸	۱۴
عربستان سعودی	۲۷۶۷	۸/۶	۲۲
سنگاپور	۲۳۰۷	۷/۶	۳۷
اسرائیل	۳۲۸۷	۵	۴۵
ایران	۱۳۲۱	۶/۹	۴۸
هنگ کنگ	۱۵۸۴	۶/۳	۶۹
کره	۵۰۴	۷/۳	۷۵
چین (تایوان)	۸۱۷	۶/۳	۲۲۳
عراق	۱۱۸۰	۴/۴	۳۶۲
برزیل	۹۲۷	۴/۲	۳۶۵
تایلند	۳۱۹	۴/۵	۴۲۲
تونس	۶۵۹	۴/۲	۴۵۱
جمهوری عربی سوریه	۶۰۴	۴/۲	۴۵۴
لسوتو	۱۶۱	۴/۵	۶۷۵
ترکیه	۷۹۳	۴	۸۰۷
توگو	۲۴۵	۴/۱	۱۸۶۶
پاناما	۹۷۷	۳/۸	۱۹۲۰
مالاوی	۱۳۷	۳/۹	۲۲۹۳
مالزی	۶۶۵	۳/۸	۲۸۲۶
گینه نو	۴۱۲	۳/۸	۲۹۰۰
چین	۳۲۰	۳/۸	۳۲۲۴
موریتانی	۲۸۸	۳/۸	

a شکاف مطلق عبارت است از تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای OECD (۲۳۷۸ دلار در ۱۹۵۰، ۵۲۳۸ دلار در ۱۹۷۵) منهای تولید ناخالص ملی سرانه تک تک کشورهای در حال توسعه.

b کلیه کشورهای در حال توسعه دارای یک میلیون نفر جمعیت یا بیشتر که نرخ رشد درآمد سرانه آنها در دوره ۷۵-۱۹۶۰ از نرخ رشد درآمد سرانه کشورهای OECD بیشتر بوده است. منبع: برگرفته شده از منبع آماری World Bank Atlas 1977.

طول هزار سال می‌توانند این شکاف را از میان بردارند.^{۱۹}

دیوید موراوز از دو مفهوم شکاف نسبی و شکاف مطلق، دومی را واقع‌ناتر و برای تعیین شدن به عنوان یکی از اهداف توسعه با ارزش‌تر می‌دانست. وی این مسئله را به کمک یک مثال روشن می‌ساخت. اگر درآمد سرانه بنگلادش (مطابق برآوردهای مرسوم) ۲ دلار و درآمد سرانه ایالات متحده ۵۶ دلار افزایش یابد، شکاف نسبی کمتر می‌شود - ولی دشوار بتوان این را به عنوان هدفی درخشان و ارزشمند پذیرفت.^{۲۰} به نظر می‌رسد که از جنبه رفاهی، «کاهش شکاف مطلق» معنا و تأثیر روشن‌تری داشته باشد. ولی از آنجا که کاهش شکاف مطلق - اگر ممکن باشد - چندین

آمارهای تطبیقی تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای را نیز نادیده بگیریم، می‌توان مدت زمانی را که هر کشور در حال توسعه برای از بین بردن شکاف مطلق میان خود و کشورهای OECD لازم دارد برآورد نمود.^{۱۸} (جدول ۲). مطابق این برآورد، اکثریت عظیمی از کشورهای در حال توسعه که بیشترین جمعیت جهان در حال توسعه را در خود جای داده‌اند، هرگز نخواهند توانست این شکاف را از میان بردارند، چرا که در گذشته میزان افزایش تولید ناخالص ملی سرانه آنها کندتر از میزان رشد تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای OECD بوده است. حتی در بین کشورهای در حال توسعه‌ای که دارای سریعترین آهنگ رشد هستند، تنها هشت کشور در طول ۱۰۰ سال و تنها شانزده کشور در

شکاف نسبی و شکاف مطلق

معمولاً فاصله اقتصادی میان دو دسته کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته در قالب دو مفهوم به بررسی گذاشته می‌شود. مفهوم نخست، یعنی شکاف نسبی^{۱۳} همان نسبت درآمد سرانه یا تولید ناخالص ملی سرانه هر کشور یا منطقه به درآمد سرانه یا تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای توسعه یافته است. مطابق این مفهوم بررسی موراوز نشان می‌داد که «گرچه درآمد سرانه کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته، از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ افزایش تقریباً یکسانی داشته است (جدول ۱) ولی نسبت درآمد سرانه کشورهای در حال توسعه به درآمد سرانه کشورهای توسعه یافته ثابت باقی مانده است (حدود ۷ تا ۸ درصد درآمد سرانه کشورهای توسعه یافته). در چین، آسیای شرقی، و بویژه خاورمیانه، شکاف نسبی تا حدودی کاهش یافته ولی در جنوب آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، این شکاف گسترده‌تر شده است.»^{۱۴}

دومین مفهومی که در تحلیل فاصله درآمدی کشورها دستمایه قرار می‌گیرد مفهوم شکاف مطلق^{۱۵} است. شکاف مطلق عبارت است از مابه‌التفاوت تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای توسعه یافته از تولید ناخالص ملی سرانه هر کشور یا منطقه.

در سال ۱۹۵۰ میانگین تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی OECD (به ارزش دلار سال ۱۹۷۴)، ۲۱۹۱ دلار از میانگین تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای در حال توسعه بیشتر بود.^{۱۶} در سال ۱۹۷۵ این اختلاف بیش از دو برابر (یعنی معادل ۴۸۳۹ دلار) شد (جدول ۱) در تمامی مناطق، شکاف مطلق حداقل دو برابر شده بود. به استثنای کشور نفت خیز لیبی، هیچ کشور در حال توسعه‌ای که آمار سال ۱۹۵۰ آن موجود بود، نتوانست در این دوره بیست و پنج ساله، شکاف مطلق را حتی اندکی کاهش دهد.^{۱۷} حتی در کشورهای با رشد شتابان مانند کره و تایوان نیز شکاف مطلق دو برابر شده بود.

به گفته موراوز، این وضعیت قابل توجه حاصل محاسبات ساده شکاف‌ها بود. به طور خلاصه، کشور فقیری که دارای رشدی سریعتر از یک کشور ثروتمند است جز در صورتی که نسبت درآمد سرانه‌شان برابر با عکس نسبت نرخ رشد آن‌ها باشد نخواهد توانست شکاف مطلق میان خود و آن کشور ثروتمند را کاهش دهد. مثلاً گرچه در پانزده سال مورد بررسی موراوز سرعت رشد کره دو برابر سرعت رشد کشورهای OECD بود ولی تا هنگامی که تولید ناخالص ملی سرانه این کشور به نصف تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای OECD نرسیده شکاف مطلق میان کره و آنها همچنان گسترش خواهد یافت.

موراوز می‌گفت «اگر فرض کنیم که نرخ رشد کنونی همچنان ادامه یابد و همراه کننده بودن

جدول ۳ نرخ‌های رشد اقتصادی مناطق و گروه‌های درآمدی

میانگین نرخهای رشد سالانه (به درصد)			
۱۹۷۵-۱۹۹۰	۱۹۶۲-۱۹۷۵	۱۹۶۲-۱۹۹۰	
۰/۵۸	۳/۱۵	۱/۸۰	همه کشورهای جهان گروه درآمدی:
۱/۴۵	۳/۵۸	۲/۴۶	کشورهای ثروتمند (۴۰۰۰ دلار بیشتر)
۰/۸۲	۳/۸۳	۲/۱۱	کشورهای با درآمد متوسط (۳۹۹۹-۵۰۰ دلار)
۰/۰۳	۱/۹۹	۱/۱۹	کشورهای کم درآمد (۵۰۰ دلار و کمتر)
مناطق a:			
۱/۹۵	۳/۹۲	۲/۵۸	کشورهای توسعه یافته
۰/۷۵	۲/۲۷	۰/۸۰	آفریقا
۱/۹۵	۱/۲۰	۱/۸۹	آسیا
۳/۴۳	۴/۶۳	۴/۰۴	شرق آسیا / اقیانوسیه
۰/۷۵	۵/۹۱	۲/۱۴	خاورمیانه
۰/۲۹	۲/۵۹	۱/۱۳	نیمکره غربی

a این تقسیمات منطقه‌ای، تقسیماتی است که در نشریات صندوق بین‌المللی پول (IMF) به کار می‌رود.
منبع: محاسبه شده براساس این منابع: The World Tables 1992 (World Bank) International
Financial Statistics: Supplement on Output Statistics, No. 8, 1984 (International Monetary Fund).

دوام نیافت. می‌توان گفت که کشورهای با درآمد متوسط، در زمان گسترش و رونق اقتصاد جهانی از بالاترین توانایی بالقوه رشد برخوردارند ولی هنگام رخ نمودن مشکلات اقتصادی، برخلاف کشورهای ثروتمند توانایی حفظ موقعیت خود را ندارند.

در مورد مناطق مختلف، شرق آسیا که دربرگیرنده کشورهای به اصطلاح تازه صنعتی شده^{۲۸} است از سریعترین نرخ رشد سالانه (۴/۰۴ درصد) برخوردار بود (رک. جدول ۳). در این دوره رشد شتابان بین سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۵، شرق آسیا و خاورمیانه بر سرستیایی به سریع‌ترین نرخ رشد، با هم رقابت داشتند. برخلاف اکثر دیگر مناطق، شرق آسیا توانست روند رشد چشمگیر خود را حتی در دوره رکود اقتصاد جهان در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۵ نیز حفظ کند. در این دوره، سه منطقه درآمدی - آفریقا (۰/۷۵-)، خاورمیانه (۰/۷۵-)؛ و نیمکره غربی (۰/۲۹-) - رشد اقتصادی منفی داشتند. باید یادآور شد که خاورمیانه، هم کشورهای صادرکننده نفت و هم کشورهای غیر نفتی را دربرمی‌گیرد و اگر کشورهای نفتی را گروه مجزایی به‌شمار می‌آوریم نرخ رشد منطقه خاورمیانه این چنین سریع نمی‌بود.

تحلیلی که اسمیت از گروه‌های درآمدی به دست می‌دهد، دستاوردهای تک‌تک کشورها را آشکار نمی‌کند. جدول ۴ با نشان دادن وضعیت ده کشوری که دارای سریعترین و کندترین میزان رشد بوده‌اند این مشکل را حل می‌کند. یکی از نکات

دوره بیست و نه ساله میان سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۹۰ را به دو دوره رشد سریع و افول اقتصادی تقسیم کنیم، تجربه کشورهای با درآمد متوسط روشن‌تر می‌شود.
تا اوایل نیمه دهه ۱۹۷۰، میانگین نرخ رشد سالانه جهان به ۳/۱۵ درصد رسید. در طول این دوره رشد سریع، رشد اقتصادی کشورهای با درآمد متوسط (۳/۸۳) از میزان رشد اقتصادی کشورهای ثروتمند (۳/۵۸) فراتر رفت، درحالی که نرخ رشد کشورهای فقیر در پایین‌ترین سطح (۱/۹۹) قرار داشت. رابرت جک‌من در بررسی خود راجع به رشد جهانی به این الگوی برد و آن را «تأثیر متابلی تعدیل یافته»^{۲۶} نامید. ^{۲۷} در انجیل متی به مسئله انباشت مداوم ثروت توسط ثروتمندان و فقیرتر شدن فقرا اشاره شده است؛ منظور جک‌من از «تأثیر متابلی تعدیل یافته»، نه تنها ثروتمند شدن ثروتمندان بلکه ثروتمندتر شدن کشورهای متوسط نیز هست.

در دوره سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ که بیشترین تأثیر را از نخستین شوک نفتی، دومین شوک نفتی، رکود فراگیر جهانی و بحران جهانی بدهی‌ها پذیرفت، نرخ رشد جهان به پایین‌تر از ۱ درصد رسید. در این دوره هر سه گروه درآمدی زیان دید و سهم نسبی آنها تغییر کرد. دوره‌ای که میزان رشد اقتصادی کشورهای دارای درآمد متوسط از میزان رشد اقتصادی کشورهای ثروتمند بالاتر بود به پایان رسید و کشورهای ثروتمند دوباره از سریعترین نرخ رشد برخوردار شدند. به هر حال سلطه نیروهای تعدیل‌کننده تأثیر متابلی، چندان

سده طول خواهد کشید، در اکثر کشورهای درحال توسعه تعیین این هدف به عنوان هدف اصلی توسعه، به معنای پذیرش و تحمل محرومیت‌های درازمدت است.^{۲۹}

بررسی موراوتز را در دوره بعدی، جان پاسه اسمیت^{۲۲} ادامه داد. وی مطالعات خود را بر تحلیل وضعیت رشد از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰ متمرکز ساخت. ^{۲۳} چکیده بررسی اسمیت حاکی از آن بود که گرچه از سال ۱۹۷۵ به بعد حوادث بسیاری همچون دوشوک نفتی در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۹، رکود فراگیر جهانی در دوره ۸۱-۱۹۷۹، بحران بدهی‌ها در دهه‌های هشتاد و نود، رواج دیدگاه‌های اقتصادی لیبرال در کشورهای توسعه نیافته و... روی داده است که می‌توانسته وضعیت رشد جهانی را دگرگون سازد ولی تصویری که موراوتز از رشد جهانی ترسیم کرده هنوز هم پابرجاست. در دوره بیست و نه ساله میان سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰، میانگین نرخ رشد سالانه تولید ناخالص ملی سرانه جهان حدود ۱/۸ درصد بوده است. این نرخ رشد هرچند کمتر از نرخ رشد ۳/۱۵ درصدی سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۵ است ولی هنوز هم نرخ رشدگیری است (رک. جدول ۳). برای درک بهتر این موفقیت، باید توجه داشت که نرخ رشد کنونی در میان کشورهایی که امروزه توسعه یافته شناخته می‌شوند، از سال‌های میانی سده نوزدهم آغاز شد. بنابراین سیمون کوزنتس این کشورها از ۱۸۵۰ تا ۱۹۵۰، نرخ رشد بی‌سابقه‌ای (۱/۶) درصد در هر سال) داشتند.^{۲۴} از سال ۱۹۶۲ به این سو نرخ رشد کشورهای جهان - نه فقط کشورهای دارای سریعترین میزان رشد - از این رقم ۱/۶ درصد فراتر رفته است. به گفته جان پاسه اسمیت هم نرخ رشد ۱/۸ درصد (۱۹۶۲-۱۹۹۰) و هم نرخ رشد ۳/۱۵ درصد (۱۹۶۲-۱۹۷۵)، تفاوت‌های چشمگیری را که از لحاظ سطوح رشد میان کشورها و همچنین نواحی مختلف جهان وجود دارد از نظر مخفی می‌سازد.

جان پاسه اسمیت برای واقع‌ناتر ساختن تحلیل‌های خود سه گروه درآمدی را براساس میزان سرانه تولید ناخالص ملی تعیین می‌کند. سه دسته کشورهای ثروتمند، با درآمد متوسط و فقیر به شکل عملیاتی چنین تعریف می‌شوند. مطابق تعریف کشورهای ثروتمند شامل کشورهایی با تولید ناخالص ملی سرانه معادل ۴۰۰۰ دلار یا بیشتر (برحسب ارزش دلار آمریکا در سال ۱۹۸۰) می‌باشند. تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای دارای درآمد متوسط معادل ۵۰۰ تا ۳۹۹۹ دلار است و کشورهای فقیر نیز کشورهایی هستند که سرانه تولید ناخالص ملی آنها کمتر از ۵۰۰ دلار است.

مطابق بررسی اسمیت در کل دوره مورد بررسی، کشورهای ثروتمند بالاترین نرخ‌های رشد را داشته‌اند و این واقعیت با این پیش‌بینی که می‌گوید کشورهای فقیری که دارای امکانات اجتماعی کافی هستند از بالاترین توان بالقوه رشد برخوردارند، مغایر است. به اعتقاد اسمیت اگر

جدول ۴ نرخ رشد اقتصادی و جمعیتی

ده کشور دارای سریعترین آهنگ رشد

جایگاه هر کشور در بین ۱۱۸ کشور در سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰	میانگین نرخ رشد سالانه (به درصد) در سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰	گروه درآمدی در سال ۱۹۶۲	تولید ناخالص ملی سرانه جمعیت
۷۰	۱/۵۶	بوتسوانا(ف)	۷/۴۸
۷۹	۱/۰۳	سنگاپور (م)	۷/۲۴
۱۱۵	۰/۱۲	مالت (م)	۷/۱۲
۶۴	۱/۶۸	کره (ف)	۷/۰
۶۳	۱/۶۹	هنگ کنگ (م)	۶/۶۵
۵۷	۱/۸۸	عمان (م)	۶/۵۴
۱۰۵	۰/۲۵	قبرس (م)	۵/۶۵
۸۱	۰/۹۶	ژاپن (م)	۴/۷۴
۷۴	۱/۳۳	لسوتو (ف)	۴/۷۳
۳۳	۲/۴۰	تایلند (ف)	۴/۵۱

ده کشور دارای کندترین آهنگ رشد

۹	۱۱۸	۲/۹۹	-۳/۱۲	موزامبیک (ف)
۲۶	۱۱۷	۲/۴۸	-۲/۶۱	نیکاراگوئه (م)
۲۹	۱۱۶	۲/۴۴	-۲/۰۹	نیجر (ف)
۱۷	۱۱۵	۲/۶۷	-۲/۰۷	زامبیا (م)
۶۵	۱۱۴	۱/۶۸	-۲/۰۵	چاد (ف)
۳۸	۱۱۳	۲/۳۴	-۱/۴۷	ماداگاسکار (ف)
۱۳	۱۱۲	۲/۸۱	-۱/۴۶	لیبی (م)
۳۰	۱۱۱	۲/۴۴	-۱/۳۷	غنا (ف)
۳۲	۱۱۰	۲/۴۱	-۱/۱۹	زئیر (ف)
۵۴	۱۰۹	۱/۹۳	-۰/۹۴	لیبریا (ف)

میانگین نرخ رشد سالانه

۱۹۷۵-۱۹۹۰		۱۹۶۲-۱۹۷۵		۱۹۶۲-۱۹۹۰	
تولید ناخالص ملی سرانه	جمعیت	تولید ناخالص ملی سرانه	جمعیت	تولید ناخالص ملی سرانه	جمعیت
۱/۶۷	۰/۵۸	۱/۵۹	۳/۱۵	۱/۶۳	۱/۸۰
۰/۳۶	۱/۹۵	۰/۷۷	۳/۹۲	۰/۵۵	۲/۵۸
۲/۳۵	-۰/۵۷	۱/۹۵	۲/۲۷	۲/۱۹	۰/۸۰
۲/۵۰	۱/۹۵	۲/۴۳	۱/۲۰	۲/۴۶	۱/۸۹
۱/۵۹	۳/۴۳	۱/۸۳	۴/۶۳	۱/۷۰	۴/۴
۳/۰۸	-۰/۷۵	۲/۳۳	۴/۹۱	۲/۶۱	۲/۱۴
۱/۵۰	-۰/۲۹	۱/۵۳	۲/۵۹	۱/۴۹	۱/۱۳

ف = کشورهای فقیر / م = کشورهای دارای درآمد متوسط / ت = کشورهای ثروتمند

منبع: محاسبه شده براساس داده‌های آماری مأخذ The World Tables 1992 and International Financial Statistics, 1984.

شگفت‌آورتر جدول ۴ این است که از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰، چهار کشور از ده کشوری که دارای سریعترین آهنگ رشد در جهان بوده‌اند - بوتسوانا، کره، لسوتو، و تایلند - در ابتدای این دوره کمتر از ۵۰۰ دلار سرانه تولید ناخالص ملی داشتند. در واقع بوتسوانا که در سال ۱۹۶۲ یک کشور فقیر محسوب می‌شد، به سریعترین نرخ رشد اقتصادی جهان دست یافت.

همچنین هیچ یک از بیست کشوری که دارای سریعترین یا کندترین میزان رشد اقتصادی بودند در آغاز دوره مورد بحث در زمره کشورهای ثروتمند قرار نداشتند. همچنانکه می‌توان انتظار داشت، بیشتر کشورهایانی که دارای کندترین آهنگ رشد اقتصادی هستند متعلق به قاره آفریقا می‌باشند.

در جدول ۴ حجم جمعیت نیز نشان داده شده است. متوسط میانگین نرخ رشد سالانه جمعیت در ده کشور دارای سریعترین نرخ رشد ۱/۲۹ درصد و در ده کشور دارای کندترین آهنگ رشد، ۲/۲۴ درصد است. به نظر می‌رسد که این شکاف، دلواپسی بانک جهانی در مورد حجم جمعیت و نرخ رشد آن را تأیید می‌کند. با وجود این به نظر نمی‌رسد که بین جمعیت و رشد اقتصادی، رابطه ساده‌ای وجود داشته باشد. اگر چنین می‌بود، انتظار می‌رفت که مالت با رشد جمعیتی معادل ۱/۳ درصد در سال، از لحاظ سرعت رشد اقتصادی بر بوتسوانا، که جمعیتش سالانه ۱/۵۶ درصد رشد می‌کند، پیشی گیرد.

در بین مناطق جغرافیایی، نرخ رشد سالانه جمعیت آفریقا ۲/۱۹ درصد و نرخ رشد اقتصادی آن در بین سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰، تنها ۰/۸ درصد بود. البته هم رشد جمعیت و هم رشد اقتصادی منطقه آسیا و خاورمیانه سریعتر از آفریقا بود. گرچه اطلاعات ارائه شده در جدول ۴ مؤید این ادعا نیست که رشد سریع جمعیت محرک رشد اقتصادی می‌باشد ولی تلویحاً نشان می‌دهد که پیوند میان دو عامل نامبرده بسیار پیچیده‌تر از آن است که بعضی تصور می‌کنند.

شکاف مطلق

براساس تعریف موراتز، شکاف مطلق عبارت است از تفاوت بین میانگین سرانه تولید ناخالص ملی دسته‌ای از کشورهای ثروتمند و میانگین سرانه تولید ناخالص ملی کشورهای فقیرتر یا گروه‌هایی از کشورها. این تعریف نشانگر آن میزان از افزایش سرانه تولید ناخالص ملی است که یک کشور برای برابری با سرانه تولید ناخالص ملی کشورهای ثروتمند باید به آن دست یابد.

به نوشته سیمون کوزنتس، در ۱۹۶۵ میانگین تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای ثروتمند ۱۹۰۰ دلار و میانگین تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای فقیر ۱۲۰ دلار بود^{۲۹} به عقیده کوزنتس یکی از گرایش‌های عمده ۱۰۰ تا ۱۲۵ سال پیش این بود که تا پیش از جنگ جهانی دوم شکاف مطلق بسیار آهسته گسترش می‌یافت ولی پس از

جدول ۵ شکاف نسبی و مطلق گروه‌های درآمدی و مناطق مختلف جهان

شکاف مطلق		شکاف نسبی (به درصد)		گروه درآمدی
(به ارزش دلار آمریکا در سال ۱۹۸۰)				
۱۹۹۰	۱۹۶۳	۱۹۹۰	۱۹۶۲	
۹۴۲۸	۵۵۴۰	۱۳/۹۶	۱۸/۹۷	کشورهای با درآمد متوسط
۱۰۶۷۱	۶۵۴۹	۲/۶۱	۴/۲۲	کشورهای فقیر
مناطق:				
۱۲۴۳۲	۵۶۴۶	۴/۹۲	۷/۶۲	آفریقا
۱۲۶۵۲	۵۸۳۱	۳/۳۲	۴/۵۹	آسیا
۱۰۱۸۶	۵۳۹۰	۲۲/۰۹	۱۱/۸۰	شرق آسیا / اقیانوسیه
۱۱۴۰۷	۴۹۲۹	۱۲/۷۶	۱۹/۳۴	آمریکای لاتین و حوزه کارائیب

a. شکاف نسبی از بین رفته است.

منبع: محاسبه شده براساس آمارهای موجود در، The World Tables 1992, International Financial Statistics, 1984.

جدول ۶ درصد جمعیت گروه‌های درآمدی از جمعیت جهان

سال	جمعیت جهان a		کشورهای ثروتمند		کشورهای متوسط		کشورهای فقیر		کشورهای صادرکننده نفت		
	درصد	تعداد کشورها	درصد	تعداد کشورها	درصد	تعداد کشورها	درصد	تعداد کشورها	درصد	تعداد کشورها	
بدون احتساب چین											
۱۹۶۲	۱/۹۸۰	۲۱/۷۳	۱۷	۳۰/۶۱	۵۷	۴۷/۳۱	۴۱	۰/۳۴	۳		
۱۹۶۵	۲/۱۰۵	۲۱/۹۳	۱۸	۳۲/۱۹	۶۰	۴۶/۲۶	۳۷	۰/۳۶	۳		
۱۹۷۰	۲/۳۲۲	۲۷/۱۲	۲۳	۲۷/۸۸	۶۰	۴۴/۶۲	۳۲	۰/۲۸	۳		
۱۹۷۵	۲/۵۶۸	۲۷/۲۱	۲۵	۲۷/۵۸	۵۶	۴۴/۸۰	۳۴	۰/۴۲	۳		
۱۹۸۰	۲/۸۳۰	۲۶/۱۵	۲۸	۳۴/۲۴	۵۷	۳۹/۲۲	۳۰	۰/۴۲	۳		
۱۹۸۵	۳/۱۱۹	۲۴/۴۷	۲۹	۳۴/۴۴	۵۳	۴۰/۵۵	۳۳	۰/۴۵	۳		
۱۹۹۰	۳/۴۳۰	۲۳/۰۰	۲۹	۳۸/۱۱	۵۳	۴۸/۳۸	۳۳	۰/۶۳	۳		
با احتساب چین در زمره کشورهای فقیر											
۱۹۶۲	۲/۶۶۳	۱۶/۲۰	۱۷	۲۲/۸۰	۵۷	۶۰/۸۰	۴۲	۰/۳۰	۳		
۱۹۶۵	۲/۸۳۹	۱۵/۷۰	۱۸	۲۳/۹۰	۶۰	۶۰/۲۰	۳۸	۰/۳۰	۳		
۱۹۷۰	۳/۱۶۵	۱۹/۹۰	۲۳	۲۰/۵۰	۶۰	۵۹/۴۰	۳۳	۰/۳۰	۳		
۱۹۷۵	۳/۵۱۵	۱۹/۹۰	۲۵	۲۰/۲۰	۵۶	۵۹/۷۰	۳۵	۰/۳۰	۳		
۱۹۸۰	۳/۸۴۷	۱۹/۲۰	۲۸	۲۵/۲۰	۵۷	۵۵/۳۰	۳۱	۰/۳۰	۳		
۱۹۸۵	۴/۱۹۷	۱۸/۲۰	۲۹	۲۵/۶۰	۵۳	۵۵/۸۰	۳۴	۰/۴۰	۳		
۱۹۹۰	۴/۵۶۴	۱۷/۲۰	۲۹	۲۸/۶۰	۵۳	۵۳/۷۰	۳۴	۰/۵۰	۳		

a. رقم کل جمعیت جهان نشانگر جمعیت ۱۱۸ کشوری است که آمار تولید ناخالص ملی سرانه آنها در دسترس است. چین جزو این ۱۱۸ کشور نیست.

نیست. در سال ۱۹۶۲ حدود ۱/۷۹ میلیارد نفر از جمعیت جهان (با احتساب چین) در کشورهای زندگی می‌کردند که دارای تولید ناخالص ملی سرانه‌ای کمتر از ۵۰۰ دلار بودند، و علیرغم پایین آمدن درصد جمعیت این دسته از کشورها، تعداد واقعی جمعیت کشورهای فقیر در سال ۱۹۹۰ به ۲/۵ میلیارد نفر رسید. پس، روی هم رفته شکاف میان کشورهای

دلار بودند. یک نکته مثبت این که تعداد چین کشورهای از حدود چهل و یک کشور به سی و چهار کشور کاهش یافت و درصدی از جمعیت جهان که ساکن این کشورها بودند از حدود ۶۱ درصد در سال ۱۹۶۲ به ۵۳/۷ درصد در سال ۱۹۹۰ کاهش یافت.

این توزیع جمعیت مبین آن است که شکاف میان کشورهای ثروتمند، متوسط و فقیر بی‌اهمیت

آن آهنگ گسترش این شکاف سریع‌تر شد. کوزنتس می‌نویسد، «یک حدس منطقی این است که در مقایسه با پنج برابر افزایش تولید سرانه کشورهای توسعه یافته تا پایان سده گذشته، تولید سرانه کشورهای کمتر توسعه یافته «فقیر»، حداکثر ۱/۴ افزایش یافت.»^{۳۰} پس اگر بگوییم که این نابرابری عظیم میان کشورهای ثروتمند و فقیر جهان پدیده نسبتاً جدیدی است، بیراهه نگفته‌ایم.

موراوتز دریافت که شکاف مطلق میان کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) و کشورهای در حال توسعه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ بیش از دو برابر شده است (یعنی مطابق ارزش دلار آمریکا در سال ۱۹۷۵ از ۲۱۹۱ دلار به ۴۸۳۹ دلار رسیده است). داده‌های موجود در جدول ۵ نشان می‌دهد که (مطابق ارزش دلار آمریکا در ۱۹۸۰) از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰، شکاف مطلق میان کشورهای ثروتمند و متوسط از ۵۵۴۰ دلار به ۹۴۲۸ دلار و میان کشورهای ثروتمند و فقیر از ۶۵۴۹ دلار به ۱۰۶۷۱ دلار رسیده است.

به گفته جان پاهه اسمیت، «اگر در طول دوره بیست و نه ساله میان سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۹۰ تعداد مردم کشورهای فقیر نسبتاً کاهش می‌یافت یا حتی اگر حجم جمعیت متوسط می‌ماند ولی تنها در کشورهای معدودی زندگی می‌کردند از علاقمندی و توجه به این شکاف کاسته می‌شد. ولی فقر هنوز هم یک مشکل جهانی است.»^{۳۱} جدول ۶ درباره جمعیت جهان، تعداد کشورهای موجود در هر گروه درآمدی، و درصدی از جمعیت جهان که در هر گروه درآمدی زندگی می‌کنند، اطلاعاتی ارائه می‌دهد. گرچه آمار مربوط به تولید ناخالص ملی چین برای تحلیل وضعیت سرانه تولید ناخالص ملی آن کشور کافی نیست ولی نمی‌توان جمعیت عظیم آن را نادیده گرفت. از آنجا که در سال ۱۹۹۰ سرانه تولید ناخالص ملی سرانه چین در کتاب گزارش توسعه جهانی^{۳۲} در حد ۳۳۰ دلار مشخص شده بود، بنابراین در جدول ۶، درصد جمعیت گروه‌های درآمدی جهان یک بار با احتساب چین و بار دیگر بدون در نظر گرفتن این کشور محاسبه شده است.^{۳۳}

همچنان که جدول ۶ نشان می‌دهد، از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰ تعداد کشورهای ثروتمند از هفده به بیست و نه رسیده است ولی سهم آنها از جمعیت جهان تنها یک درصد (از ۱۶/۲ به ۱۷/۲ درصد) افزایش یافته است. این اختلاف تا حدود زیادی از نرخ زاد و ولد بسیار پایین در کشورهای ثروتمند و نرخ معمولاً بسیار بالای باروری در کشورهای فقیر ناشی می‌شود. تعداد کشورهای متوسط نیز پس از افزایش در دهه ۱۹۶۰ کاهش یافت و از پنجاه و هفت کشور در سال ۱۹۶۲ به پنجاه و سه کشور در سال ۱۹۹۰ رسید. در حالی که در سال ۱۹۶۲ معادل ۲۲/۸ درصد از جمعیت جهان در این کشورها جای داشتند، در سال ۱۹۹۰ این رقم به حدود ۲۸/۶ درصد رسید. در این دوره اکثریت جمعیت جهان در کشورهای زندگی می‌کردند که دارای تولید ناخالص ملی سرانه‌ای کمتر از ۵۰۰

جدول ۷: امکان از میان برداشتن شکاف مطلق

کشور	سرانه تولید ناخالص ملی (به ارزش دلار آمریکا در سال ۱۹۸۰)	نرخ رشد سالانه از ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰ (به درصد)	تعداد سال‌هایی که هر کشور با همان نرخ رشد سال‌های ۱۹۶۲-۹۰ برای از میان برداشتن شکاف مطلق باید سهری کند
کشورهای ثروتمند ^b	۱۱۰۴۶	۳/۰۱	—
کره	۳۴۵۲	۷/۰۰	۳۱
بوتسوانا	۱۷۲۸	۷/۴۸	۴۴
تایلند	۱۲۶۴	۴/۵۱	۱۵۰
مالزی	۲۲۷۹	۳/۹۹	۱۶۷
لسوتو	۵۳۳	۴/۷۳	۱۸۴
اندونزی	۷۷۴	۴/۴۹	۱۸۶
پرتغال	۲۹۵۶	۴/۵۷	۲۴۱
مجارستان	۲۲۱۸	۳/۶۸	۲۴۶
برزیل	۲۱۸۷	۳/۶۷	۲۵۴
تونس	۱۴۵۲	۳/۷۹	۲۶۸
مصر	۷۵۶	۳/۸۶	۳۲۸
باربادوس	۳۲۱۳	۳/۳۵	۳۷۰
بلیز	۱۵۶۲	۳/۵۳	۳۶۸
سن لوسیا ^a	۱۳۰۶	۳/۴۰	۵۶۸
پاکستان	۵۵۹	۳/۴۳	۷۳۴
یوگسلاوی	۲۳۶۶	۳/۰۹	۲۰۰۷

a چهار «کشور نفتی» - کویت، لیبی، عربستان سعودی، و عمان - محسوب نشده اند، کشورهای نفتی آنها بی هستند که در کتاب ذیل مشخص شده اند: World Development Report, 1988

b. استرالیا، اتریش، باهاما، بلژیک، کانادا، قبرس، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، یونان، هنگ کنگ، نروژ، سنگاپور، اسپانیا، سوئد، سوئیس، تایلند و توباگو، انگلیس، ایالات متحده.

منبع: محاسبه شده بر اساس داده‌های آماری International Financial Statistics 1984, The World Tables 1992.

جدول ۸: پویایی در میان گروه‌های مختلف درآمدی در ۱۹۶۲ و ۱۹۹۰

گروه درآمدی ثروتمند

کشورهایی که در ۱۹۶۲ و ۱۹۹۰ ثروتمند بودند:

استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، ایرلند، لوکزامبورگ، هلند، نیوزلند، نروژ، سوئد، سوئیس، انگلیس، ایالات متحده

کشورهایی که از گروه درآمدی متوسط به گروه درآمدی ثروتمند پیوسته‌اند:

باماها، قبرس، یونان، هنگ کنگ، ایرلند، اسرائیل، ایتالیا، ژاپن، مالت، عمان، سنگاپور، اسپانیا، ترینیداد و توباگو.

←

ثروتمند و دو گروه درآمدی دیگر رو به افزایش است. ولی آیا این واقعیت ثابت می‌کند که به قول معروف «ثروتمند ثروتمندتر می‌شود و فقیر فقیرتر»؟ واقعیت آن است که گرچه شکاف مورد بحث گسترش می‌یابد ولی دو گروه کشورهای فقیر و متوسط فقیرتر نمی‌شوند. بدین ترتیب اطلاعات ارائه شده در جدول ۳ به این نتیجه‌گیری شگفت‌آور منجر می‌شود که علیرغم آنکه نرخ رشد کشورهای دارای درآمد متوسط در چهارده سال نخست این دوره بیشتر از نرخ رشد کشورهای ثروتمند و در کل این دوره کاملاً با نرخ رشد کشورهای ثروتمند برابر بوده است باز شکاف مطلق میان کشورهای ثروتمند و غیر ثروتمند عمیق‌تر می‌شود.

اگر کشورهای فقیر بخواهند در آینده تولید ناخالص ملی سرانه خود را به سطح کشورهای ثروتمند برسانند، بدیهی است که سرعت رشدشان باید سریعتر از سرعت رشد کشورهای ثروتمند باشد. ولی اگر کشورهای فقیر دچار فقر نسبی باشند و نرخ رشدشان فقط کمی بیشتر از نرخ رشد کشورهای ثروتمند باشد، رسیدن به سطح تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای ثروتمند اگر نه هزاران سال دست کم صدها سال طول خواهد کشید. در واقع، در این صورت شکاف مطلق پیش از آنکه کاهش یابد تا چندین سال افزایش خواهد یافت. یک شیوه نسبتاً ساده برای تعیین اینکه آیا یک کشور فقیر می‌تواند این شکاف مطلق را از میان بردارد یا نه آن است که نرخ رشد کشور ثروتمند را بر کسری تقسیم کنیم که صورت آن نسبت تولید ناخالص ملی سرانه کشور فقیر و مخرج آن تولید ناخالص ملی کشور ثروتمند باشد. حاصل این تقسیم نشان دهنده نرخ رشدی است که کشور غیر ثروتمند برای از میان برداشتن شکاف مطلق باید از مرز آن عبور کند. مثلاً اگر کشورهای ثروتمند به طور متوسط دارای ۸۰۰۰ دلار تولید ناخالص ملی سرانه و نرخ رشد ۲ درصد باشند، کشور غیر ثروتمندی که دارای ۱۰۰۰ دلار تولید ناخالص ملی سرانه است باید نرخ رشد خود را به شانزده درصد برساند تا شکاف مطلق را در همان سال از میان بردارد. کشورهای انگشت‌شماری می‌توانند به چنین نرخ رشدی دست یابند یا آن را برای مدتی طولانی حفظ کنند.

آیا هیچ کشوری می‌تواند این شکاف مطلق را از میان بردارد؟ جان پاسه اسمیت کوشید تا با تکرار پیش‌بینی‌های مورائوز (رک. جدول ۴) این نکته را روشن کند که آیا هیچ کشوری می‌تواند به پای کشورهای ثروتمند برسد یا نه. نتایج ارائه شده در جدول ۷ حاکی از آن است که کشورهای مذکور، در آینده نیز همان نرخ رشد سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۹۰ را حفظ خواهند کرد. با توجه به این فرض، اکثریت کشورهای نامی می‌توانند به از میان برداشتن این شکاف امیدوار باشند. تنها کره، ثروتمندترین کشور در بین کشورهای امیدوار، و بوتسوانا، کشوری که در دوره نامبرده از سریعترین آهنگ رشد برخوردار بوده، فرصت اندکی دارند تا در طول یک سده به پای کشورهای ثروتمند برسند.

شکاف نسبی

شکاف نسبی، سرانه تولید ناخالص ملی کشورهای فقیر و متوسط را به صورت درصدی از سرانه تولید ناخالص ملی کشورهای توسعه یافته نشان می‌دهد. موارتز معتقد بود که کشورهای در حال توسعه شکاف نسبی را کاهش داده‌اند، چرا که سرانه تولید ناخالص ملی آنها از ۶/۷ درصد سرانه تولید ناخالص ملی کشورهای ثروتمند در سال ۱۹۵۰ به ۷/۲ درصد در سال ۱۹۷۵ رسیده است. او اعتقاد داشت که کاهش شکاف نسبی باید برای کشورهای فقیر آسانتر از کاهش شکاف مطلق باشد و بنابراین کاهش دادن شکاف نسبی هدفی قابل دسترس تر است.

اما همان‌گونه که از جدول ۵ پیداست، نتیجه گیری‌های جان پاسبه اسمیت نشان می‌دهد که سرانه تولید ناخالص ملی کشورهای متوسط که به صورت درصدی از سرانه تولید ناخالص ملی کشورهای ثروتمند نشان داده شده است، در طول زمان رشد کمتری داشته است. به بیان دیگر «از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰، شکاف نسبی بین کشورهای ثروتمند و متوسط، و کشورهای ثروتمند و فقیر گسترده‌تر شده است. تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای متوسط که در سال ۱۹۶۲ برابر ۱۹ درصد تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای ثروتمند بود در سال ۱۹۹۰ به ۱۴ درصد رسید. سرانه تولید ناخالص ملی کشورهای فقیر نیز که در سال ۱۹۶۲ برابر ۴/۲ درصد سرانه تولید ناخالص ملی کشورهای ثروتمند بود، در سال ۱۹۹۰ به ۲/۱۶ درصد رسید. تنها در یک منطقه جغرافیایی یعنی شرق آسیا و اقیانوسیه، این شکاف نسبی کمتر شده است. میانگین تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای این منطقه که در سال ۱۹۶۲ حدود ۱۲ درصد تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای ثروتمند بود، در سال ۱۹۹۰ به بیش از ۲۲ درصد رسید. به جز این منطقه، حتی شکاف نسبی برای کشورهای غیر ثروتمند نیز در حال گسترش است.»^{۳۳}

همچنان که در جدول ۵ آمده است، آن دسته کشورهای که در سال ۱۹۶۲ جزو گروه درآمدی متوسط بودند، ضرورتاً در سال ۱۹۹۰ جزو کشورهای متوسط نیستند. به مجرد آنکه میزان درآمد کشورها از سطح درآمدی یک گروه کمتری بیشتر شود، در گروه درآمدی بالاتری پایین تر قرار می‌گیرند. برای نمونه هنگامی که تولید ناخالص ملی سرانه ژاپن از ۴۰۰۰ دلار بیشتر شد، از گروه درآمدی متوسط به گروه ثروتمندان ارتقا یافت. بنابراین ممکن است کشورهایی که در سال ۱۹۶۱ در گروه درآمدی متوسط بودند، به نرخ رشد کافی برای از میان برداشتن شکاف دست یافته باشند. آمارها نشان می‌دهد که کشورهایی که در سال ۱۹۶۲ به گروه درآمدی متوسط تعلق داشتند، شکاف نسبی خود را تا حدودی کاهش داده‌اند از (۱۹ به ۲۵ درصد). باید به خاطر سپرد که ایتالیا و ژاپن هم در این گروه قرار گرفته‌اند.

تجربه کشورهای فقیر هم مانند کشورهای متوسط است. گروه کشورهایی که در سال ۱۹۶۲

ادامه جدول شماره ۸

گروه درآمدی متوسط

کشورهایی که در ۱۹۶۲ و ۱۹۹۰ در گروه درآمدی متوسط بودند:

الجزایر، آنتیگوا و باربودا، آرژانتین، باربادوس، برزیل، شیلی، کلمبیا، کنگو، کاستاریکا، ساحل عاج، دومینیکا، جمهوری دومینیکن، اکوادور، السالوادور، فیجی، گابن، گواتمالا، هندوراس، مجارستان، جامائیکا، مالزی، موریتانی، مکزیک، موراگو، نیجریه، پاناما، گینه نو، پاراگوئه، پرو، پرتغال، آفریقای جنوبی، سن لوسیا، سورینام، سوریه، تونس، ترکیه، اوروگوئه، ونزوئلا، یوگسلاوی، زیمبابوه

کشورهایی که از گروه درآمدی فقیر به گروه متوسط پیوسته‌اند:

بوتسوانا، کامرون، مصر، اندونزی، کره، لسوتو، پاکستان، فیلیپین، جزایر سلیمان، ایسلند، سوازیلند، تایلند

گروه درآمدی فقیر

کشورهایی که در سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۹۰ فقیر بودند:

بنگلادش، بنین، بولیوی، بورکینافاسو، برونڈی، جمهوری آفریقای مرکزی، چاد، اتیوپی، گامبیا، غنا، هائیتی، هندوستان، کنیا، لیبیا، ماداگاسکار، مالاوی، مالی، موریتانی، موزامبیک، نپال، نیجر، رواندا، سنگال، سیرالئون، سومالی، سری لانکا، سودان، تانزانیا، توگو، زئیر.

کشورهایی که از گروه درآمدی متوسط به گروه درآمدی فقیر پیوسته‌اند:

گویان، نیکاراگوئه، زامبیا

منبع: تقسیم‌بندی شده براساس آمارهای The World Tables 1992, International Financial statistics 1984.

جدول ۹ تغییر جایگاه هر کشور براساس سرانه تولید ناخالص ملی (از ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰)

کشور	صعودکنندگان تفاوت وضعیت سرانه تولید ناخالص ملی		کشور	نزول کنندگان تفاوت وضعیت سرانه تولید ناخالص ملی	
	۱۹۹۰	۱۹۶۲		۱۹۹۰	۱۹۶۲
بوتسوانا	۹۷	۵۲	+۴۵	۵۱	۸۶
کره جنوبی	۷۸	۳۳	+۴۵	۴۷	۷۲
لسوتو	۱۱۳	۸۴	+۲۹	۸۰	۱۰۳
تایلند	۹۱	۶۲	+۲۹	۸۹	۱۱۰
مالتا	۵۵	۲۸	+۲۷	۷۰	۸۹
پاکستان	۱۰۶	۸۳	+۲۳	۲۹	۴۵
اندونزی	۹۸	۷۶	+۲۲	۵۳	۶۸
سوازیلند	۸۵	۶۷	+۱۸	۷۴	۸۸
بلیز	۷۱	۵۴	+۱۷	۴۱	۵۵
سریلانکا	۱۰۹	۹۲	+۱۷	۸۲	۹۶
نیکاراگوئه					-۳۵
پرو					-۲۵
موزامبیک					-۲۳
نیجر					-۲۱
زامبیا					-۱۹
آرژانتین					-۱۶
سوریه					-۱۵
گویان					-۱۴
جامائیکا					-۱۴
لیبیا					-۱۴

منبع: محاسبه شده براساس آمارهای: The World Tables 1992, International Financial statistics 1984.

نزولی داشته‌اند.

پنجم، به نظر می‌رسد که تنها دو کشور می‌توانند در طول سی تا چهل و پنج سال دیگر شکاف میان خود و کشورهای ثروتمند را از میان بردارند. این کشورها عبارتند از کره و بوتسوانا. با توجه به فشاری که کشورهای تازه صنعتی شده آسیا در چند سال گذشته تحمل کرده‌اند، موقعیت کره شگفت‌آور نیست. البته بوتسوانا به شهرتی که کشورهای دیگر رسیده‌اند، دست نیافته است.

بوتسوانا از معدود کشورهای جهان است که نرخ رشد آنها در سال‌های رکود اقتصادی جهانی (۱۹۷۵-۱۹۹۰) لطمه شدیدی نخورد. اگر نرخ رشد سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰ یا حتی شانزده سال گذشته بوتسوانا درآینده نیز چندان تغییر نکند، این کشور نخستین کشور آفریقایی خواهد بود که درآمد سرانه‌اش از ۴۰۰۰ دلار فراتر رفته و به کشورهای ثروتمند خواهد پیوست.

سرانجام باید خاطر نشان ساخت که شکاف دیگری هم هست که فقرا را از ثروتمندان جدا می‌کند. بیشتر کشورهای در حال توسعه شاهد شکافی فزاینده میان فقرا و ثروتمندان خودشان هستند. بنابراین، سطح زندگی تهیدستان کشورهای فقیر، هم در برابر ثروتمندان جهان و هم در برابر هموطنان ثروتمندشان پایین‌تر می‌آید. ولی روند تحول در کشورهای ثروتمندتر کاملاً عکس این است چرا که در این کشورها فاصله میان فقرا و ثروتمندان کاهش یافته است. به عبارت دیگر، تهیدستان جهان گرفتار نوعی بحران مضاعفند.

پیآمدهای این شکاف‌های رو به گسترش را هر روز می‌توان به چشم دید. در سطح بین‌المللی، تنش‌های موجود میان «دارا» و «ندار» موضوع اصلی بحث‌ها و مشاجراتی است که در سازمان ملل و دیگر گردهمایی‌های بین‌المللی صورت

می‌گیرد. کشورهای فقیر خواهان نوعی «نظم نوین اقتصادی بین‌المللی» هستند؛ نظمی که امیدوارند ثروت را از کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر منتقل سازد. کشورهای صنعتی در برابر این خواسته با توسل به برنامه کمک‌های خارجی از خود واکنش نشان داده‌اند؛ برنامه‌ای که در حال نباید چندان به مشکل گشا بودن آن امید داشت. در واقع حتی برخی بر این اعتقادند که کمک‌های خارجی کشورهای ثروتمند عملاً این شکاف را عمیق‌تر می‌سازد.^{۳۱} در کشورهای در حال توسعه به دلیل تلاشی که قربانیان شکاف فزاینده میان فقرا و ثروتمندان برای بهبود وضع خود از طریق توسل به شیوه‌های خشونت‌بار به عمل می‌آورند ثبات داخلی در بهترین حالت، نامطمئن و شکننده است.

درگیری‌های چریکی و مسلحانه‌ای که در دوران جنگ سرد در بخش‌هایی از جهان روی می‌داد ممکن بود به واسطه تعارض بین‌المللی تشدید شود ولی ریشه این درگیری‌ها همواره نابرابری و محرومیت نسبی یا مطلق داخلی بود. این گفته در مورد دوران پس از جنگ سرد نیز صادق است. □□

می‌کنند، درحالی که از لحاظ تاریخی این یک نرخ رشد عادی بوده است. پژوهش‌های کوزنتس و دیگران مبین آن است که در طول زمان، کشورها یا احتمالاً گرفتار رکود درازمدتی بوده‌اند یا در پی دوران رکود و کساد، دوران رشد و شکوفایی اقتصادی را تجربه کرده‌اند.

دوم، داده‌های موجود در صفحات پیشین نشان می‌دهد که تمام کشورها از رشد برخوردار نبوده‌اند. شکاف مطلق بین کشورهای ثروتمند و متوسط و بین کشورهای ثروتمند و فقیر از سال ۱۹۶۲ به این سو همواره بیشتر شده است. شکاف مطلق کشورهای دارای درآمد متوسط، از ۵۵۴۰ دلار به ۹۴۲۸ دلار و شکاف مطلق کشورهای فقیر از ۶۵۴۹ دلار به ۱۰۶۷۱ دلار رسیده است.^{۳۲} رویه‌رفته در هر سال شکاف مطلق کشورهای دارای درآمد متوسط ۱۲۴ دلار و شکاف مطلق کشورهای فقیر ۱۴۲ دلار افزایش یافته است.^{۳۳}

متوسط افزایش سالانه شکاف مطلق کشورهای آفریقایی ۲۲۲ دلار بوده است. همچنین نه کشورهای دارای درآمد متوسط و نه کشورهای فقیر، در کاستن از شکاف نسبی چندان پیشرفتی نداشته‌اند. تنها منطقه‌ای که تولید ناخالص ملی سرانه آن به عنوان درصدی از تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای ثروتمند، افزایش یافته شرق آسیا و حوزه اقیانوس آرام بوده است که دربرگیرنده کشورهای تازه صنعتی شده آسیا می‌باشد. این منطقه تقریباً نیمی از شکاف نسبی را کاهش داد (از ۱۲ به ۲۲ درصد). همچنان موراوتز می‌گوید گرچه کاستن از شکاف نسبی آسانتر از شکاف مطلق است ولی هیچ یک از این دو گروه نتوانستند در این زمینه به پیشرفت‌های چشمگیری دست یابند.

سوم، اگر درصد رشد جمعیت کشورهای فقیر به طور چشمگیری کاهش یافته بود، این تحلیل گروه‌های درآمدی می‌توانست فاقد موضوعیت باشد. متأسفانه واقعیت غیر از این است. در سال ۱۹۹۰ جمعیت کشورهای دارای سرانه تولید ناخالص ملی کمتر از ۵۰۰ دلار، ۵۴ درصد جمعیت جهان، یا ۲/۵ میلیارد نفر بود. این رقم نشان می‌دهد که درصد مذکور کاهش یافته است (از ۶۱ درصد در ۱۹۶۲ به ۵۴ درصد در ۱۹۹۰) ولی تعداد افراد ساکن در کشورهای فقیر، از ۱/۷۹ میلیارد به ۲/۵ میلیارد افزایش یافته است.

چهارم، تعداد کشورهای دارای سرانه تولید ناخالص ملی بیش از ۴۰۰۰ دلار (مطابق ارزش دلار آمریکا در سال ۱۹۸۰) از هفده کشور در سال ۱۹۶۲ به بیست و نه کشور در سال ۱۹۹۰ رسیده است. دوازده کشوری که به گروه کشورهای ثروتمند پیوسته‌اند از چهار منطقه مختلف جهان (اروپا، نیمکره غربی، آسیای شرقی و حوزه اقیانوس آرام، و خاورمیانه) هستند. رویه‌رفته بیست و هفت کشور از یک گروه درآمدی به گروه درآمدی دیگری پیوسته‌اند و تنها سه تا از آنها سیر

فقیر بودند، شکاف نسبی را کاهش داده‌اند چرا که تولید ناخالص ملی سرانه آنها از ۴ درصد تولید ناخالص ملی سرانه کشورهای ثروتمند در سال ۱۹۶۲، ۵ درصد در سال ۱۹۹۰ رسیده است.

در مرحله بعد پانزده ساله سمیت این پرسش را مطرح می‌کند که آیا کشورها می‌توانند از یک گروه درآمدی به گروه درآمدی دیگری بروند یا وضعیت خودشان را در داخل یک گروه بهبود بخشند؟ وی در پاسخ می‌گوید که از لحاظ رفتن از یک گروه درآمدی به گروه بالاتر، آمارها جالب توجه نبوده است. جدول ۸ نشان می‌دهد که چه کشورهایی از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰ از یک گروه درآمدی به گروه درآمدی دیگری رفته‌اند. «از ۱۱۸ کشور، ۹۱ کشور در سال ۱۹۹۰ در همان گروه قبلی خود باقی ماندند. گرچه تعداد کشورهای باقی‌مانده که به گروه درآمدی بالاتری رفتند اندک بود، ولی تنها سه کشور - گویان، نیکاراگوئه، زامبیا - از یک گروه درآمدی (متوسط) به گروه درآمدی پایین‌تری (فقیر) سقوط کردند. سیزده کشور نتوانستند از گروه درآمدی متوسط به گروه درآمدی ثروتمند بروند و یازده کشور هم از گروه درآمدی فقیر دور و به گروه درآمدی متوسط نزدیک شدند.»^{۳۵}

گرچه ۷۷ درصد از این کشورها در گروه درآمدی قبلی خود باقی ماندند ولی جدول ۹ نشان می‌دهد که موقعیت این کشورها در همان گروه درآمدی کاملاً تغییر یافته است. جدول ۹ نمایانگر ده کشوری است که از لحاظ سرانه تولید ناخالص ملی، در فاصله سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۹۰ بیشترین افزایش یا کاهش را داشته‌اند. بوتسوانا و کره جنوبی از سال ۱۹۶۲ به این سو، با پشت سر گذاشتن چهل و پنج کشور، بیشترین میزان پیشرفت را داشته‌اند. در میان این ده کشور، لسوتو در سال ۱۹۶۲ در مرتبه یکصد و سیزدهم قرار داشت ولی توانست بیست و نه کشور را پشت سر بگذارد. سومین کشور آفریقایی یعنی سوازیلند نیز جزو همین ده کشور بود و هیجده کشور را پشت سر گذاشت. به جز بلیز، موقعیت دیگر کشورهای آمریکای لاتین (نیمکره غربی) بهتر نشده است. البته پنج کشور آمریکای لاتین - نیکاراگوئه، پرو، آرژانتین، گویان و جامائیکا - جزو ده کشوری بودند که تولید ناخالص ملی سرانه‌شان بیشترین میزان کاهش را داشته است؛ چهار کشور از پنج کشور باقی مانده، آفریقایی بودند.

اگر سخن پژوهشگرانی مانند سیمون کوزنتس^{۳۴} و مایکل لیپتون^{۳۵} درست باشد رشد اقتصادی جهان از جنگ جهانی دوم به این سو، پدیده بی‌همتایی است. از سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۵۰، میانگین رشد اقتصادی کشورهایی که در سال ۱۹۵۰ ثروتمند تلقی می‌شدند، ۱/۶ درصد بود. از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰، نرخ رشد جهانی ۱/۸ درصد و تا ۱۹۷۰ نرخ رشد حدود ۳/۱۵ درصد بود. موراوتز خاطر نشان می‌سازد که این نرخ رشد ۳ درصدی به سال ۱۹۵۰ باز می‌گردد.^{۳۸} مردمی که با چنین توسعه سریعی آشنا بودند، رشد بسیار پایین - کمتر از ۱ درصد - را پدیده‌ای غیر معمولی تلقی

●● زیر نویس ها:

in **Development and Underdevelopment - the Political Economy of Inequality**, ed. Mitchell A. Seligson and John T. Passé - Smith (London: Lynne Rienner Publishers, 1993), pp. 15-30.

24. S. Kuznets, «The Gap: Concept, Measurement, Trends,» in **The Gap Between Rich and Poor Nations**, ed. G. Ranis (London: Macmillan Press, 1972), p.19.

25. income groupings.

26. modified Matthew effect.

27. Robert W. Jackman, «Dependence on Foreign Investment and Economic Growth in the Third World», **World Politics**, 34 (1982), 175.

28. Newly Industrialized Countries (NICs).

۲۹. ر.ك. به:

S. Kuznets, **Economic Growth and Structure** (N.Y.: Norton, 1965).

30. Kuznets (1972) **op.cit.**, p. 19.

31. Passé - Smith, **op.cit.**, p. 21.

32. World Development Report.

۳۳. در ادامه بحث، شاخص های آماری چین منظور شده است.

34. Passé - Smith, **op. cit.**, p. 24.

35. Passé - Smith, **op. cit.**, p. 26.

۳۶. ر.ك. به:

S. Kuznets (1972), **op.cit.**

۳۷. ر.ك. به:

Michael Lipton, **Why the Poor People Stay Poor: A Study of Urban Bias in World Development** (London: Temple Smith, 1977).

۳۸. ر.ك. به:

Morawetz, **op. cit.**

۳۹. پس این ضرب المثل قدیمی که «ثروتمند ثروتمندتر می شود» در این دوره کاملاً صادق بوده است.

۴۰. درآمد شهروندان کشورهای فقیر در طول دوره ۸۰-۱۹۵۰ سالانه تنها ۲/۷۰ دلار افزایش یافته است و این رقمی است کمتر از آنچه يك آمریکایی صرف يك وعده ناهار سربایی و ساده می کند.

۴۱. ر.ك. به:

Volker Bornschier, Christopher Chase - Dunn, and Richard Rubinson, «Cross - National Evidence of the Effects of Foreign Investment and Aid on Economic Growth and Inequality: A Survey of the Findings», **American Sociological Review**, Vol. 84 (November 1978).

□ منابع به زبان آلمانی

Braun, Gerald / Hillebrand, Karl: **Dritte Welt**, 260 S., Paderborn, 1994.

Altwater, Elmar: **Der Preis des Wohlstandes oder Umweltpfändung und neue Welt (un) ordnung**, 261 S., 1992.

Venitz, Jutta: **Die Ursachen der Schuldenkrise in Lateinamerika und ihre epirische Überprüfung am Beispiel von Venezela**, 226 S., Frankfurt 1994.

Weckel, Erik: **Zimbabwe in der Schuldenkrise. Ursachen und Lösungsstrategien**, ca. 88s., 1994, ca. DM 20.

Schulz - Nieswandt, Fränk: **Modernisierung und Unterentwicklung, Zur Grundlegung einer Problemsichtweise**, ca. 130 S., 1994.

Niess, Frank: **Am Anfang War Kolumbus. Die Geschichte einer Unterentwicklung - Lateinamerika 1492 bis heute**, 2. Aufl. 208 S. 1992, DM 29.80.

Lexikon Dritte Welt. Länder, Organisationen, Theorien, Begriffe, personen. Hrsg. V. Nohlen, Dieter, Neuauf. 1993.

Mikus, Werner: **Wirtschaftsgeographie der Entwicklungsländer**, ca. 280 S., 1994.

Sell, Friedrich L.: **Ökonomik der Entwicklungsländer**, 370 S., 1993.

1. Montek S. Ahluwalia, «Income Inequality: Some Dimensions of the Problem», in **Redistribution with Growth**, M. S. Ahluwalia et. al. (London: Oxford University Press, 1974), p.3.

2. V.M. Dandekar and N.R. Rath, «Poverty in India,» **Economic and Political Weekly**, 6 (2 Jan. 1971), 27.

3. A. Fishlow, «Brazilian Size Distribution of Income», **Papers and Proceedings of the American Economic Association**, 62 (May 1972), 395.

۴. ر.ك. به:

R. Weisskoff, «Income Distribution and Economic Growth in Puerto Rico, Argentina and Mexico,» **Review of Income and Wealth**, 16 (Dec. 1970), 303-32.

5. Ahluwalia, **op. cit.**, p.4.

۶. ر.ك. به:

S. Kuznets, «Quantitative Aspects of Economic Growth of Nations: III, Distribution of Income by Size», **Economic Development and Cultural Change**, 11 (Jan. 1963), 1-80.

۷. در درآمد همیشگی (Permanent Income) تغییرات درآمدی که در طول عمر فرد به واسطه بالا رفتن سن و دیگر نوسانات اتفاقی درآمدی حادث می شود مد نظر قرار می گیرد. تفاوت های درآمدی ناشی از سن یکی از علل مهم نابرابری مشهود در بسیاری از نمونه هایی است که از افراد دارای سنین مختلف کاری تشکیل یافته است.

۸. برای نمونه، این گفته در مورد بررسی های نیروی کار با هدف تعیین ساختار دستمزدها، بررسی های خانوارهای شهری برای تهیه شاخص های هزینه زندگی برخی بخش های اقتصادی اجتماعی خاص جمعیت، و نیز در مورد داده های آماری که تنها درصد بسیار اندکی از جمعیت را در بر می گیرد صادق است.

9. Ahluwalia, **op. cit.**, p.5.

10. S. Kuznets, «Economic Growth and Income Inequality,» **American Economic Review**, 45 (March 1955), 27.

11. David Morawetz.

۱۲. ر.ك. به:

David Morawetz, **Twenty - Five Years of Economic Development, 1950-1975** (London: Johns Hopkins University Press, 1977).

13. relative gap.

14. Morawetz, **op.cit.**, p. 26.

15. absolute gap.

۱۶. اعضای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی عبارتند از استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، یونان، ایسلند، ایتالیا، ژاپن، لوگزامبورگ، هلند، نیوزیلند، نروژ، پرتغال، اسپانیا، سوئد، سوئیس، ترکیه، انگلیس و ایالات متحده. ۱۷. موراوز می گفت که ظاهراً باید برخی از دیگر کشورهای صادرکننده نفت نیز این شکاف مطلق را کمتر می کردند. ولی ممکن است برای برخی از کشورها به ویژه صادرکنندگان نفت، تغییر قیمت های نسبی کالای اساسی بی که تولید می کنند دست کم به اندازه تغییر حجم مادی تولیدشان در تعیین امکانات مصرف ملی آنها اهمیت داشته باشد.

18. Morawetz, **op.cit.**, p. 27.

۱۹. البته موراوز اذعان داشت که اگر در برآورد کردن میزان تولید ناخالص ملی، معیار برابری قدرت خرید را به کارگیریم ممکن است این فاصله های زمانی کاملاً تغییر کند. البته جهت و اهمیت این تغییر روشن نخواهد شد مگر آنکه مشخص شود که نرخ های رشد محاسبه شده براساس قدرت خرید چه تفاوتی با نرخ های رشد محاسبه شده براساس آمارهای معمولی و رسمی تولید ناخالص ملی دارند.

۲۰. در واقع مطابق معیارهای زمان بررسی موراوز، افزایش سالانه تولید ناخالص ملی سرانه ایالات متحده تقریباً با افزایش سالانه تولید ناخالص ملی سرانه بنگلادش یا هندوستان برابر بود. البته این برآورد تا حدودی گمراه کننده بود چون يك افزایش يك تا دو درصدی در درآمد سرانه ممکن است رفاه اقتصادی در بنگلادش را بیشتر افزایش دهد تا در ایالات متحده.

۲۱. در قطننامه سال ۱۹۷۴ مجمع عمومی سازمان ملل در مورد نظم نوین اقتصادی بین المللی بر موضوع کاهش شکاف مطلق تأکید اساسی به عمل آمده است.

22. John T. Passé - Smith.

۲۳. ر.ك. به:

Gohn T. Passé - Smith, «The Persistence of the Gap: Taking Stock of Economic Growth in the Post - World War II Era»,